

خاطرات یک روز آسمانی







انتشارات نیا

تهران - خیابان دکتر فاطمی غربی، ابتدای سیندفت شمالی، پلاک ۳۱، طبقه سوم

تلفکس: ۶۹۴۴۰۰۱-۲

E-MAIL: NABA@SABZNET.COM



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## خاطرات یک روز آسمانی

گزارشهایی از برپایی مراسم

نیمه شعبان

گردآوری : محمد حسین شهری

ویراستاری فنی : عبدالحسین طالعی



انتشارات نیا

شهری، محمد حسین

خاطرات یک روز آسمانی: گزارشهایی از برایی مراسم نیمه شعبان /

گردآوری: محمد حسین شهری، ویراستاری فنی: عبدالحسین طالعی - تهران: نیا، ۱۳۸۳.

ISBN : 964 - 8323 - 19 - 4 . ص ۸۰

فهرستویسی بر اساس اطلاعات نیا.

۱. شیعه - شعایر و مراسم مذهبی ۲. اجتماع و مدرسه - جنبه‌های اجتماعی

الف. عنوان ب. عنوان: گزارشهایی از برایی مراسم نیمه شعبان ج. طالعی، عبدالحسین

۲۹۷/۲۱۲

ش ۹ خ ۱/۷/۱۲۹ BP

## خاطرات یک روز آسمانی

گردآوری: محمد حسین شهری / ویراستاری فنی: عبدالحسین طالعی

لیتوگرافی: نیا اسکرین / چاپ و صحافی: سبحان / چاپ اول: ۱۳۸۳

شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه / قیمت: ۶۰۰۰ ریال / کد کتاب: ۱۷۸/۹۸

ناشر: انتشارات نیا / تهران، فاطمی غربی، سیندخت شمالی پلاک ۳۱

فاکس: ۲ - ۶۹۴۴۰۰۱

تلفن: ۲ - ۶۹۴۴۰۰۱

ISBN : 964 - 8323 - 19 - 4

شابک: ۴ - ۱۹ - ۸۳۲۳ - ۹۶۴

## چشم انداز

در نگاهی به آفاق جهان، انسانها را می بینیم که خسته و بی رمق، بی پناه و نومید، به آینده چشم دوخته اند.  
تن های ناتوان را به پیش می رانند، به امید روزی که توان در آنها باز دمیده شود.

به افق خیره شده اند، به آنجا که خطی از نور، از آسمان بر آمده و بر تارک زمین می نشیند.  
با نگاهی حسرت بار به «دیروز» و نظری دردآور به «امروز»، به امید «فردا» نفس می کشند، باشد که شادمانی فردا، اندوه دیروز و امروز را جبران کند.



انسان به «امید» زنده است، «امید» در هوای «انتظار» حیات دارد، «انتظار» با توجه به «موعود منتظر» معنی می گیرد. و این همه در نیمه شعبان بروز و ظهور می یابد.  
نیمه شعبان، عید بزرگ انسانیت در دنیای پرغوغا است.

نیمه شعبان، فریاد بلند حقیقت در برابر هیاهوها است.  
نیمه شعبان، افق روشن امید در جهان ظلمت زده

است.

و بزرگداشت نیمه شعبان، نه تنها برپایی سرور در یک روز، که اقامه شور و شعور در احیای ارزشهای والای الهی و انسانی است. از این رو، باید برای آن جوشید و کوشید و خروشید، تا این شعله مقدس خاموشی نگیرد، و گرد غفلت و نسیان، آن را نپوشاند.

این تلاش و کوشش و خروش، عبادتی بزرگ است که همه ساله ما را به خود فرامی خواند و کعبه جانها است که حق طلبان را بر خوان گسترده خود می نشاند.

\*\*\*

در این عید بزرگ انسانیت، عالمی نو پدید می آید و آدمی نو، چشم می گشاید. پس جای آن دارد که برای بهره‌وری بیشتر از آن، برنامه‌ریزی دقیق‌تر و آینده‌نگری جامع‌تر داشته باشیم.

این فرصت طلایی، برقی در آسمان فرهنگ انسانی می‌زند تا راهی روشن فراروی انسان بنماید. پس برای لحظه رصد آن، باید تدارک ببینیم و خود را مهیا کنیم. مبادا چنین لحظاتی بی‌مانند، در مذبح بی‌برنامگی‌ها، افراط و تفریط‌ها، غفلت‌ها و بی‌توجهی‌ها، از دست برود، در حالی که سخت به آن‌ها نیازمندیم.

\*\*\*

برای رسیدن به این هدف، باید پیشینه کارهای فرهنگی - تبلیغی را مرور کنیم و از گذشته همچون چراغی برای آینده بهره گیریم.

خردمندانِ خردورز، از تجربه‌های گذشته عبرت می‌گیرند تا به آینده‌ای بهتر و پربارتر برسند. این امر، حکم عقل سلیم است و بزرگان دین نیز ما را به آن فرا خوانده‌اند. برای تحقق این امر، از جمعی از کوشندگان در راه برپایی برنامه‌های نیمه شعبان در مدارس خواستیم تا خاطرات و تجربه‌های خود را برای استفاده بیشتر یاران همراه، به رشته نگارش در آورند. بدین سان، مطالبی به دستمان رسید که برای یکسان سازی شیوه بیان، به بازنویسی آنها پرداختیم.



ناگفته پیداست که این مجموعه، خود، حاصل تلاش‌های پیشینیان است، اما به معنای آخرین حرفها در این زمینه نیست و تا رسیدن به کمال مطلوب، راهی دراز پیش رو داریم که جز با همکاری و همگامی همراهان مقدور نیست. از این رو، برگ‌هایی سفید با عنوان « نکاتی که آموختم » و « دیدگاه‌های من » در کتاب قرار داده شد تا خوانندگان گرامی - که خود صاحب تجربه و صاحب نظرند - دیدگاه‌های خود را بنویسند و در صورت تمایل،

نسخه‌ای از آن را نیز برای ما ارسال دارند.

\*\*\*

این دفتر، سرِ آن دارد که برای تمام کسانی که در این مسیر می‌کوشند، راهنمایی باشد، هر چند کوچک، و شعله‌ای برافروزد، گرچه خُرد و کم‌سو، بدان امید که رهروان، در این گام لرزان، به دیدهٔ عنایت بنگرند و از آن بهره‌گیرند، و ما را از تذکرات خود بی‌بهره نگذارند.

امید آن داریم که نگاه بلند اِحیاگر جان و جهان، کوتاهی این نوشتار را بپوشاند، و خدای اعلیٰ در ظهور حضرتش تعجیل فرماید. آمین ربّ العالمین.





## شور معنوی

دو هفته به نیمه شعبان باقی مانده بود. جنب و جوش گروه‌های مختلف مردم را می‌دیدم، که هر کدام به گونه‌ای برای عرض سلام و ادب به محضر حضرتش می‌کوشیدند. من هم به عنوان یک بانوی مسلمان، دوست داشتم برگ سبزی فقیرانه به پیشگاه آن امام همام عرضه بدارم و در آن بارگاه سلیمانی، همچون موری ناچیز، ارادت خود را عرض کنم.

به این امید که آتش محبت و اشتیاق به آن پدر مهربان - که آن هم هدیه و موهبت آن بزرگ بود - در دل خودم زنده بماند، و در دل‌های دیگران نیز قبسی از این طور، شعله گیرد. باشد که این گام لرزان و کوتاه، وسیله معرفت بیشتر من نسبت به آن حجت خدا و انجام وظیفه خالصانه‌تر در برابر آن عزیز باشد.

برنامه‌ای کلی و خام ریختم. آن را به همسرم خبر دادم. او هم برای همکاری با من، اعلام آمادگی کرد. وقتی زمینه

را مناسب یافتم، برای روشن تر شدن برنامه، با او مشورت کردم.

در آن زمان، من در یکی از دبیرستان‌های منطقه ده تهران درس می‌دادم، در محله‌ای قدیمی که دانش‌آموزان نیازمند در آن کم نبودند. بعد از مشورت به اینجا رسیدیم که گاهی هر چند کوتاه در جهت رفع نیازهای دانش‌آموزان نیازمند برداریم، و دلهای مهربان و پاک آنان را - که رعیت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت اند - شاد کنیم و ثواب و پاداش این عمل ناچیز را به محضر مقدس حضرتش هدیه کنیم.

با همکارانم در دبیرستان نیز گفتگو کردم و طرح کلی را به آنها گفتم. جالب این بود که تمام آنها - با هر گرایشی که داشتند - این کار را پسندیدند و با اشتیاق تمام، آمادگی خود را اعلام کردند.

شور معنوی و اشتیاق آسمانی شگفتی در دلهای تمام همکاران فرهنگی افتاده بود، به گونه‌ای که بدون سخن گفتن از مشکلات جاری خود، همه در مورد این طرح سخن می‌گفتند. جرقه‌های الهی در دلها روشن شده بود، و در خرمن انباشته فردگرایی و غفلت از دیگران، افتاده بود. این شور معنوی چنان احساس می‌شد که گویی همکاران فرهنگی، مشکلات فردی خود را فراموش کرده بودند، در

حالی که چنین نبود، و آنان حلّ مشکل خود را در توجّه به دیگران - یعنی نیازمندان - یافته بودند، آن هم در فضای توجّه دادن آنان به پدر مهربانشان امام عصر عجل الله فرجه، که امروز، خداوند حکیم، زمام امور امت را به ایشان سپرده است.

حضور معلمان مختلف با گرایش های فکری گوناگون، چشمگیر بود. حتی افرادی که - ظاهراً - چندان متمایل به شعائر دینی نبودند، با علاقه در این کار شرکت می کردند. در اینجا یکبار دیگر روشن شد که روح دین، نه در شعائر آن، بلکه در حبّ و بغض نمایان می شود - چنانکه امامان معصوم علیهم السلام بیان فرموده اند - یعنی حبّ امامان معصوم علیهم السلام و بغض دشمنان شان. و شرکت در بزرگداشت میلاد امام عصر عجل الله تعالی فرجه میدانست برای بروز محبّت آنها نسبت به حجّت معبود و امام موعود صلوات الله علیه.

دو تن از همکاران، بررسی وضعیت معیشتی دانش آموزان را به عهده گرفتند، تا بر اساس آن، اولویت ها را تعیین کنند و به گزینش موارد برای کمک ها بپردازند. هدف این بود که با این کمک ها، وضعیت ظاهری دانش آموزان نیازمند، بهبود یابد تا از حالت انگشت نما بودن خارج شوند و بتوانند در موقعیت روحی بهتری به

ادامه تحصیل پردازند. من و یکی دیگر از همکاران، مأمور شدیم تا نزدیک‌ترین فروشگاه مناسب را انتخاب کنیم و مذاکرات مقدماتی با مدیر آن فروشگاه انجام دهیم تا زمینه مناسب برای خرید و اهداء فراهم شود.

\*\*\*

روز دوازدهم شعبان بود. من و دوستم راه افتادیم تا فروشگاه‌های مناسب پیدا کنیم. به اولین مغازه رسیدیم که بعضی از اقلام مورد نیاز ما - یعنی اقلام مناسب برای اهداء به دختران دانش‌آموز - را داشت.

جوانی با قد نسبتاً بلند و خوش سیما در ورودی فروشگاه ایستاده بود. از ظاهر او بر می‌آمد که فروشنده مغازه باشد. با سلام و احترام وارد شدیم و به خوبی پذیرا شد. طبق معیارهایی که ما برای متدین تعریف می‌کنیم، سرو وضع ظاهری او به افراد متدین شباهت نداشت. ولی ما از قبل قرار گذاشته بودیم که به ظاهر افراد توجه نکنیم، و به حدیث شریف روی آوریم که ملاک اصلی قبول دین را «حبّ و بغض» می‌داند. برنامه ما روشن بود و بر آن اساس، پاسخ گرفتن از افراد، دشوار نبود.

آغاز سخن کردم و به نکاتی اشاره کردم، از این قبیل:  
در ایام ماه شعبان هستیم، چند روز دیگر تولد مولای بزرگوار و پدر مهربان امت حضرت مهدی علیه السلام



است، همه ما بر خوان کرم آن بزرگوار میهمانیم. به این مناسبت دوست داریم که بخشی از نیازهای چند دانش‌آموز نیازمند را برآوریم و اجر معنوی این کار را به آن امام همام هدیه کنیم. در وصفشان در زیارت جامعه می‌خوانیم: «بموالاتکم علمنا الله معالم دیننا و أصلح ما کان فسد من دنیانا». حال که در امور دین و دنیا، بر خوان ولایت آن بزرگ میهمانیم، هدیه‌ای از همان خوان احسان برگیریم و به حضرتش باز گردانیم، بدان امید که بهانه‌ای برای رفتن به آن حریم الهی بیابیم، وگرنه با این کارنامه سیاه و آلوده ...

جوان، به دقت گوش می‌داد. چشمانش در حلقه‌ای از اشک می‌درخشید. در حالی که صدایش از شدت گریه شوق و شادی می‌لرزید، گفت: خانم، قدم شما برای ما سبب افتخار است. تشریف بیاورید. من سود نمی‌خواهم. بلکه بالاتر، اجناسی را که دارم، بیست درصد کمتر از قیمت خرید به شما تقدیم می‌کنم.

زمان خدا حافظی فرارسیده بود. در حالی که از مغازه‌اش بیرون می‌آمدیم، با صدایی هیجان زده و خوشحال، باز هم از ما تشکر کرد و گفت: من در انتظار شما می‌مانم.

در پیاده رو خیابان قدم می‌زدیم. نظر همکارم را جویا

شدم، مثبت بود.

گفتم: فروشگاه بعدی نوبت به تو می‌رسد. آمد که بهانه‌ای بیاورد، ولی نپذیرفتم. برای فروشگاه بعدی، نوبت سخن گفتن با او بود.

\*\*\*

در فروشگاه دوم، جلوه‌های دیگر از محبت امت به امام زمان‌شان دیدیم. پشت میز، مردی میان سال نشسته بود. با سلام و احترام و ادب وارد شدیم. همکارم، مختصری از برنامه‌ها و هدف‌های ما را بیان کرد، به گونه‌ای که خود من هم تحت تأثیر قرار گرفتم. در آنجا به این مطلب رسیدم که حقایق فطری دینی، درسهای خشک کلاسی نیست که تکرار آن ملال‌آور باشد. بلکه سخنانی است برخاسته از وجود انسان، «کز هر که می‌شنوی نامکرر است». تذکر است و تذکرات فطری، همانند هوایی که همواره برای حیات انسان ضرورت دارد، همیشه تازه و حیات‌بخش است.

به هر حال، فروشنده فروشگاه دوم پس از توضیحات ما، ضمن تشکر گفت:

- شما مرا شرم‌منده کردید. من از متانت شما تشکر می‌کنم و هر کاری که از دستم برآید، با کمال افتخار انجام می‌دهم و آن را وظیفه خودم می‌دانم.

مرد فروشنده، پس از لحظاتی مکث و درنگ افزود:  
- من ۵۰ درصد قیمت خرید اجناس این فروشگاه را  
خودم به عهده می‌گیرم و منتظرم تا هرگونه که صلاح  
می‌دانید، عمل کنید.

نکته‌ای که تذکر آن را ضروری دیدم، این بود که به  
فروشنده گفتم: از نظر مسائل مالی هیچ مشکلی نیست و  
هزینه این طرح تأمین شده است.

این نکته را در فروشگاه قبلی هم باید می‌گفتم که  
فراموش کردم. و تذکر آن، بدین جهت ضرورت داشت که  
مبادا افرادی که با آنها سخن می‌گوییم، بطور احساسی  
تحت تأثیر حرفهای ما قرار گیرند و بعد از فروکش شدن  
احساسات، تصمیم دیگری بگیرند، با توجه به اینکه  
شیطان در این میان بیکار نمی‌نشیند، چرا که پای یادآوری  
حجّت خدا و پناه بردن به کفّ حصین الهی در میان است  
و شیطان، قطع شاه‌رگ حیات خود را در این پناه‌جویی  
انسانها به حصن حصین ولایت می‌بیند.

از آن فروشگاه هم بیرون آمدیم، در حالی که از سبب  
سازی مولا یمان صلوات الله علیه شگفت‌زده بودیم که  
چگونه امکانات را برای چنان کاری به راحتی فراهم  
می‌سازد.

پس از این که مجموعه کالاهای هر دو فروشگاه را

بررسی کردیم، آنها را برای هدفی که داشتیم، کافی ندیدیم. از این رو، در پی فروشگاه دیگری برای تکمیل کار خیرمان راه افتادیم.

\*\*\*

کالاهایی که پشت ویتترین فروشگاه سوم دیدیم، نظرمان را جلب کرد. وارد فروشگاه شدیم. در نگاه اول، وضع ظاهری خانم‌های فروشنده، ما را یک قدم به عقب برگرداند. گرچه اصل اساسی کار ما این بود که در مورد افراد بر اساس ظاهر آنها قضاوت نکنیم، اما نمی‌دانم چه شد که اینجا نیز آن اصل را از یاد بردیم. به هر حال، شیطان بیکار نمی‌نشیند و تا جایی که بتواند، از کار خیر - آن هم گامی که در راه خدمت به ولی خدا باشد - مانع می‌شود.

به هر حال، پیش رفتیم تا به خانم دیگری رسیدیم که او را صاحب فروشگاه معرفی کردند. قبل از آغاز سخن، پرسش‌هایی در ذهن من می‌آمد که این خانم با همین ظاهری که دارد، در برابر دو زن ناشناس که چادر مشکی دارند، چه عکس‌العملی خواهد داشت؟ خنده؟ مسخره؟ خشونت؟ یا ...؟

تمام این تصورات را نادیده گرفتیم و سلام کردیم. با نخستین جواب گرم خود، کاخِ حُبّابی تصورات ما را درهم ریخت. همان جواب گرم به ما قوّت قلب داد. آغاز سخن



کردم. هدف از مراجعه به فروشگاه ایشان را گفتم. یادآور شدم که نیمه شعبان زاد روز گرامی امام عصر عجل الله تعالی فرجه است که امام زمان و ولی نعمت ما است. پس از آن گفتم که در صورت توافق، روز چهاردهم شعبان، دانش آموزان نیازمند را به فروشگاه شما می آوریم تا بر اساس سلیقه خودشان، کالاهای مورد نظر را انتخاب کنند، و شادی دل آنها را وسیله ای برای شادی قلب مبارک حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه قرار دهیم، چرا که امام، نسبت به امت، مهربان تر از پدر است و هر زمان که رفع نیازی از نیازهای فرزندش را ببیند، شادمان می شود.

این مطالب را گفتم، چشم در چشم خانم مدیر فروشگاه دوختم، و به انتظار پاسخ او سکوت کردم. اشک در چشم و بغض در گلو و گریه در حلقوم او جمع شده بود. صدایش می لرزید. با تمام احساس و از ژرفای درون گفتم: - همه زندگی من فدای امام زمان، همه زندگی من فدای امام زمان، همه زندگی من فدای امام زمان.

اشک چشمانش، ظاهر چهره او را - که غرق در آرایش های رنگارنگ بود - به هم ریخت. از پشت ویتترین بیرون آمد. با اصرار و احترام خاص، از ما خواست که تمام قسمت های مغازه اش را ببینیم و در مورد دیگر نیازهای دانش آموزان با او صحبت کنیم.

من و همکارم کمی با تعجب به هم نگاه کردیم و با خود گفتیم: « این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم؟ » البته این تعجب نابجا بود، اما هنوز باور نکرده بودیم که اصل دین، محبت حجت‌های خدا و بغض دشمنان آنها است. و باور نکرده بودیم که این اصل، در دل‌های اکثر مردم ما موجود است، گر چه ظواهر، آن را نشان ندهد. این واقعیت را در روز عاشورا می توان دید، که چگونه همین حبّ و بغض، تمام افراد را - از پیر و جوان، باسواد و بی سواد، مرد و زن، و... - به میدان می کشاند.



بررسی و انتخاب فروشگاه به طول انجامید. شتابان به دبیرستان رفتیم تا همکاران را در جریان امور بگذاریم. قرار شد روز چهاردهم شعبان دانش آموزان را به سومین فروشگاه ببریم. کارها را با همکاران مرور کردیم. همه چیز آماده بود.

ساعت ده صبح روز چهاردهم شعبان، من همراه با دو نفر از همکاران و چند تن از دانش آموزان، به فروشگاه سوم رسیدیم. قصه‌ای را که با خانم صاحب فروشگاه داشتیم، به همکارانم گفته بودم و آنها هم منقلب شده بودند.

ابتدا من وارد فروشگاه شدم. خانم صاحب مغازه با دیدن من و همکاران و دانش آموزان، چنان ذوق زده شد

که بی‌درنگ تابلوی « تعطیل است » را انداخت و در را بست، در حالی که هنوز ساعت ده صبح بود! آن هم روز قبل از تعطیل، که معمولاً خرید لباس نورونق دارد.

من و همکاران روی چهار پایه‌های گوشه فروشگاه نشستیم. صاحب فروشگاه به گرمی خاص، از دانش‌آموزان استقبال کرد، آنها را در بغل گرفت و بوسید. و به همکارانش گفت که هر چه دانش‌آموزان بخواهند، در اختیارشان بگذارند. خودش هم دانش‌آموزان را راهنمایی و کمک می‌کرد تا در اتاق پرو، لباسی را که انتخاب کرده‌اند، بپوشند. با محبت خاصی به آنها کمک می‌کردند. من و همکارانم در آینه برخورد های صاحب فروشگاه، حقیقت دین - یعنی پذیرش قلبی ولایت - را می‌دیدیم و به اندیشه خام خودمان می‌خندیدیم که چرا بیهوده بر اساس ظاهر اشخاص در مورد آنها قضاوت کرده‌ایم.

دانش‌آموزان خوشحال بودند، چرا که کمک به آنها می‌شد، بدون اینکه حریم حرمت انسانی آنها درهم بشکند. من می‌دیدم که چگونه به این آیه قرآن عمل می‌شود که خداوند حکیم می‌فرماید: « لا تُبطلوا صدقاتکم بالمنّ والأذی » (احسان خود را با منت نهادن بر افراد و آزردهن آنها تباه مسازید).

همه خوشنود بودند: دانش‌آموزان، همکاران ما،

فروشنندگان. و همه به این امید که قلب مقدس امام عصر  
عجل الله تعالی فرجه، از این اقدام خیر، شادمان گردد.

در این میان، دقت یکی از همکاران، توجه ما را به  
نقطه‌ای جلب کرد: خانم صاحب فروشگاه بی‌اختیار اشک  
می‌ریخت، به صورتی که دانش‌آموزان نفهمند و حتی ما  
متوجه نشویم. پیوسته دستمال به چشمان می‌کشید،  
اشک‌ها را پاک می‌کرد و حال و هوای خاص خود را  
داشت، بدون اینکه بداند کسی به راز او پی برده است.

در همان حال، لباسها و دیگر لوازم دانش‌آموزان را با  
صبر و حوصله تمام، یک به یک مرتب می‌کرد، در کیسه  
پلاستیک مخصوص قرار می‌داد، و با احترام خاص و  
تکریم عجیب به دانش‌آموزان می‌داد، گویی که آن  
دانش‌آموزان نیازمند، حقی به گردن او دارند، و او نگران  
است که مبادا این حق را ادا نکند.

چنان در حال و هوای آن صاحب فروشگاه خیره شده  
بودیم که زمان را از یاد برده بودیم. ناگهان دیدیم که  
زمان زیادی گذشته و ما همچنان در فروشگاه هستیم  
که در نیمه روز قبل از تعطیل - یعنی در اوج فروش -  
تابلوی «تعطیل است» را نصب کرده است!

برای حساب و کتاب آمدیم. با این که از اول کار، قول  
قطعی از او گرفته بودیم که تا آخرین ریال را بپردازیم، ولی



خانم مغازه‌دار اصرار داشت که مبلغی نگیرد. در نتیجه اصرار فراوان ایشان، ناگزیر شدیم بخشی از کل هزینه را به عنوان مشارکت در آن کار خیر، از او بپذیریم.

فروشگاه را در حالی ترک می‌کردیم که خاطره‌ای خوش در دلها نشسته بود و تصویر آن روز در آینه دیده‌ها شکسته بود.



خیلی دیر شده بود. صحنه‌های آسمانی چنان ما را مشغول کرده بود که گذشت زمان را نمی‌فهمیدیم. ولی دو تن از دانش‌آموزان، فرصت برای تهیه کفش پیدا نکرده بودند. این شد که به فروشگاه روبرو آمدیم تا برای آنها نیز کفش بگیریم.

به فروشگاه روبرو رفتیم و از مرد میانسالی که مسئول فروش بود دو جفت کفش گرفتیم. دو دانش‌آموز به طرف دیگر دوستانشان رفتند. وجه کفش‌ها را پرداختم و به طرف در خروجی آمدم.

مرد میانسال، نمی‌دانم از کجا فهمیده بود که این دو نفر، فرزندان من نیستند. ناگهان گفت:

خانم! ببخشید، ظاهراً این بچه‌ها ... بفرمایید که داستان چیست؟!

تازه من به یاد آوردم که به دلیل هیجان و شور و شوقی

که داشته‌ام، طرح را برای فروشنده توضیح نداده‌ام. عذرخواهی کردم و توضیح دادم که امام عصر علیه‌السلام ولی نعمت و پدر مهربان امت است و ما می‌خواهیم که در روز میلاد آن حضرت، قلب گرمی آن قلب عالم امکان را با شادی فرزنداناش - یعنی دوستدارانش - شاد کنیم.

مرد میان سال خواست وجه کفش‌ها را برگرداند.

نپذیرفتم. به عذرخواهی افتاد که :

- ما باید این کارها را انجام بدهیم. شما ما را شرمنده

کردید. ما هم دوست داریم در این‌گونه برنامه‌ها شرکت

کنیم، اما نمی‌دانستیم چگونه. و امروز خوشحالم که یاد

گرفته‌ام چگونه برای این جشن آسمانی گامی بردارم. حال

که چنین است، حاضرم تا صد جفت کفش را با کمال

افتخار، به این‌گونه فرزندانمان تقدیم کنم.

از او تشکر کردم. و گفتگوی ما با دعا برای ظهور

حضرت ولی عصر صلوات الله علیه به پایان رسید و نزد

دانش‌آموزان بازگشتم.

## نکاتی که آموختیم:

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....







## مسابقه

از نخستین روزهای زندگی مشترک و تولد نخستین فرزند، همواره در این اندیشه بودم که والدین نسبت به فرزند، وظیفه‌ای سنگین دارند. این را از دعای بیست و پنجم صحیفه سجادیه فرا گرفته بودم که امام سجاد علیه‌السلام در دعای خود برای فرزندانش، به درگاه خدای متعال عرضه می‌دارد:

«خدایا! مرا بر تربیت (بزرگ کردن) فرزندانم، تأدیب (ادب و اخلاق آموختن به آنها)، و نیکی به آنها کمک فرما»  
در این جمله، «تربیت» مجموعه تلاش‌هایی را نشان می‌دهد که والدین برای فرزندان خود در زمان کودکی انجام می‌دهند، تا او به سنّ رشد برسد. و «تأدیب»، یعنی پرورش دادن فرزندان از جهت اخلاقی که پس از سنّ رشد انجام می‌دهند. (نکته این است که ما، در زبان فارسی، معمولاً تربیت را به معنی تأدیب به کار می‌بریم).

در همان دعا، امام سجاد علیه‌السلام، از خداوند

سبحان در باره فرزندان خود درخواست می‌کند:  
«خدایا! فرزندانم را نیک، اهل تقوا، بینا، شنوا، مطیع  
نسبت به خودت، دوستدار و خیرخواه برای اولیای  
خودت، دشمن و کینه‌ورز نسبت به تمام دشمنانت قرار  
بده.» بر این اساس، روشن است که دوستی با دوستان خدا  
و دشمنی با دشمنان خدا، یکی از مهمترین ارکان در  
سازندگی شخصیت انسان است که پدر و مادر باید در  
تقویت این ویژگی در فرزندان خود بکوشند.

\*\*\*

بر اساس این دعای صحیفه سجادیه و احادیث مشابه  
آن، در پی شیوه‌ای بودم که این حقیقت ارزشمند و  
آسمانی را به زبان کودکان و آسان به فرزندانم بفهمانم، به  
گونه‌ای که از آن لذت ببرند و خاطره‌ای شیرین و فراموش  
ناشدنی از آن داشته باشند.

اجرای این برنامه، به زبانی مناسب آنها نیاز داشت، که  
شاعر گفت:

چون که با کودک سروکارت فتاد

پس زبان کودکی باید گشاد.

برای این کار، از هماهنگی با مدرسه کمک گرفتم، چرا  
که دیدم عمده‌ترین ساعات زنده و اثرگذار از عمر  
فرزندانم در مدرسه می‌گذرد. از این رو، ساعت‌های

حضور در مدرسه، فضایی در ذهن آنها می‌سازد که شاید چند برابر آثار حضور آنها در خانه باشد. البته پدر و مادر، نباید نقش خود در تربیت فرزندان را نادیده بگیرند، به ویژه جایگاه عملی خود را، یعنی آنچه فرزند با مشاهده رفتار والدین می‌بیند، که «زبان رفتار»، بسیار مؤثر از «زبان گفتار» است. این مطلب، در جای خود مهم است. ولی ساعات حضور در مدرسه و برنامه‌های آن، اثری (مثبت یا منفی) در ذهن و اندیشه فرزندان می‌گذارد که گاهی بیشتر از آثار (مثبت یا منفی) حضور در خانه است.

\*\*\*

فرزند چهارم من در مقطع راهنمایی درس می‌خواند، در مدرسه‌ای که - با امکانات اندک و ناچیز - بجز برنامه‌های درسی، کارهای فوق برنامه نیز برای دانش‌آموزان داشتند.

من در این اندیشه بودم که روحیه مثبت دوستی با دوستان خدا - و در رأس آنها، امامان معصوم علیهم‌السلام - را چگونه در ذهن فرزندم بارور کنم. فکر کردم که بد نیست برای این کار، از مجموعه تلاش‌های فوق برنامه مدرسه کمک بگیرم.

ماه شعبان نزدیک شده بود و بهترین فرصت برای تجدید پیمان فرزندانمان با پدر مهربان شان امام

نباشد.

- از نظر زبان و بیان، با سنّ راهنمایی متناسب باشد.

- حجم زیادی نداشته باشد، به گونه‌ای که دانش‌آموزان

بتوانند در کنار درس‌های خود، در طول یک هفته آن را

بخوانند و بفهمند.

- اندازه مناسب و ظاهر زیبایی داشته باشد تا به

خواندن آن رغبت کنند.

- جنبه کاربردی و تربیتی و سازندگی داشته باشد، تا

آثار مثبت و سازنده و انتظار حضرت مهدی علیه‌السلام

برای دانش‌آموزان، ملموس گردد.

- پرسش نامه مناسب در آخر کتاب داشته باشد، تا

مجریان برنامه برای تهیه پرسش به زحمت نیفتند.

\*\*\*

با مدیر و مسئول فوق برنامه مدرسه، جلسه مشترک

تشکیل دادیم. نمونه کتاب را ارائه کردم. در مورد مسابقه

کتاب خوانی گفتگو شد. یکی از بحث‌ها، فرار عموم مردم

- به ویژه دانش‌آموزان - از کتاب خوانی و توجه آنها به

رسانه‌های دیگر - مانند تلویزیون و اینترنت و کامپیوتر -

بود، که این مشکل در مورد کتابهای مذهبی شدیدتر

می‌شود. سخن به اینجا رسید که با وجود این مشکلات،

اگر کتاب مذهبی، ویژگی‌های یاد شده را داشته باشد،

استقبال خوبی از آن می‌شود، به ویژه از آن جهت که با فطرت و درون انسانها سروکار دارد.

به عنوان مکمل این انگیزه و جاذبه، قرار شد که که اولاً به تعداد تمام دانش‌آموزان، کتاب تهیه کنیم و به آنها بدهیم تا امکان و موقعیت یکسان برای شرکت آنها در این مسابقه فراهم شود. و ثانیاً جایزه‌ای مختصر و مناسب تهیه و اهداء شود.

در همین جا، نوبت به بحث هزینه تأمین کتاب رسید. و طبق معمول، مدیر مدرسه، سفره دل گشود و قصه پر غصه مشکلات مالی را بیان کرد، تا آنجا که از ما اقرار گرفت که: به حال کسی زار باید گریست

که دخلش بود نوزده، خرج، بیست! سخنان مدیر، بر صحنه پر امید و شور آفرین جلسه ما، خاک یأس و نومیدی پاشید. تمام رشته‌های ما، در حال پنبه شدن بود که جرقه‌ای دیگر به ذهن ما زد: قرار شد از یک طرف با انجمن اولیاء و مربیان گفتگو کنیم، و از طرف دیگر، با بعضی از افراد بازاری که اهمیت کار فرهنگی را درک کرده‌اند و به آن می‌اندیشند.

راستش را بخواهید، زمانی که به این فکر افتادیم، به هیچ کدام از این دو امکان هم امیدی نداشتیم. فقط به این امید بودیم که کار، برای بزرگ بزرگواری است که خداوند



قادر، زمام امور تمام کائنات را به او سپرده است و او می‌تواند این مشکل را به سادگی حل کند.

این فکر را حواله‌ای از خود حضرتش دانستیم و با دستی خالی از سرمایه ولی قلبی پر از امید پیش رفتیم. در این مسیر، جمعی از افراد به کمک ما آمدند که هیچ وقت به کمک آنها فکر نمی‌کردیم و امیدی به آنها نداشتیم.

\*\*\*

در این جا مضمون چند حدیث را به یاد می‌آوردم که ائمه اطهار علیهم‌السلام فرموده‌اند:

«به آنچه امید نداری، امیدوارتر باش تا آنچه امیدداری: جادوگران فرعون، به امید رسیدن به جایزه و پاداش کلان از فرعون به مبارزه با حضرت موسی علیه‌السلام آمدند، اما با ایمان به خدا بازگشتند.

حضرت موسی علیه‌السلام برای تهیه آتشی به کوه رفت تا برای همسرش در آن شب تاریک، نور و گرما برافروزد، ولی پیام نبوت به او رسید.

ملکه سبا قصد رویارویی با حضرت سلیمان داشت، ولی به دست حضرتش ایمان آورد.

ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام نیز چنین است که خداوند، امر ظهور حضرتش را در یک شب مقدر

می‌سازد، در زمانی که هرگز توقع و امید به آن ندارید.»<sup>(۱)</sup>  
در طول این زمان می‌دیدم که خداوند متعال، چگونه کارهای جشن ولی و حجّت خود را، به صورتی که ما گمان نمی‌بریم، تنظیم می‌کند. از همان جا اندیشیدم به این که چگونه، در زمانی که ما گمان نداریم، کار ظهورش را می‌تواند مقدر سازد، و فصلی دیگر در حیات انسان آغاز کند. این است که باید با امید گسترده به قدرت کامله الهی، دست به دعا برداریم و همواره با حضور قلب، ظهور حضرتش را از خدای رحمان بخواهیم.

\*\*\*

هزینه تأمین کتاب تهیه شد، به صورتی که به هزینه پذیرایی سالهای قبل نیز لطمه‌ای نزند. نگرانی بعدی این بود که آیا از برنامه مسابقه کتاب خوانی استقبال می‌شود یا نه؟ به ویژه که نخستین برنامه از این نوع بود و نمی‌دانم چه می‌شود. بهتر آن دیدیم که آن را هم به صاحب جشن بسپاریم.

کتابها را تهیه کردم و با توکل بر خدا و توسل به حجّت خدا، به مسئولین مدرسه تحویل دادم.

۱- بحارالانوار ج ۷۸ ص ۴۵ و ۱۸۸، ج ۱۳ ص ۳۱ و ۴۲ و ۹۲، ج ۷۱

چند روز بعد، پنجم شعبان و میلاد امام سجاد علیه السلام بود، یعنی ده روز به نیمه شعبان باقی مانده بود. دیدم که پسر من با ذوق و شوق خاصی بسته‌ای را به منزل آورده که شامل همان کتاب، یک برچسب و یک بسته نقل کوچک است که به شکل زیبایی بسته بندی کرده‌اند. آن بسته را با شادی و صف ناشدنی به برادران و مادرش نشان داد، و بعداً نزد من آورد. پسر من نمی‌دانست که من هم در تهیه کتاب و اجرای برنامه مسابقه، نقشی جزئی داشته‌ام. خدا را سپاس گزاردم و شکر گفتم که توانسته‌ام در ایام شادی اهل بیت علیهم السلام، مختصر شادی در قلب نسل جدید، این جوان‌ترین دوستان خانندان پیامبر وارد کنم.

البته برنامه ما، فقط کتاب بود. از نقل و برچسب و بسته بندی خبر نداشتم. و لذا برایم بسیار جالب بود. فردای آن روز، از دفتر کار به مدیر مدرسه تلفن زدم تا این حسن سلیقه را به او تبریک بگویم.

مدیر مدرسه گفت: ما کار خاصی نکردیم، بلکه بعضی از مادران دانش‌آموزان که از برنامه ما خبردار شده‌اند، به مدرسه خبر داده‌اند که دوست دارند در این کار خیر شرکت کنند، و این طرح و سلیقه آنهاست.

این حسن استقبال را به فال نیک گرفتیم. کتابها، پرسش‌نامه‌ها، برچسب‌ها و نقل‌ها، به عنوان پیک شادی به

خانه‌ها رفته بود تا پیام سرور اهل بیت علیهم‌السلام را به درون  
خانه دل‌ها ببرد.

\*\*\*

دانش‌آموزان برای پاسخ به پرسش‌ها، یک هفته مهلت  
داشتند. از روز پنجم شعبان، میلاد امام سجاد علیه‌السلام تا روز  
دوازدهم شعبان، میلاد حضرت علی اکبر علیه‌السلام، فرصتی  
مناسب بود تا عطر تذکر به خاندان وحی، تمام خانه‌ها را  
معطر سازد، و همه را به یاد امام زمانشان علیه‌السلام بیندازد.  
خاطره هدیه گرفتن از مدرسه، آن هم هدیه فرهنگی، آن  
هم کتابی در موضوع امام عصر علیه‌السلام، آن هم روزهایی که  
تولد نور پاره‌های خاندان پیامبر، یکی پس از دیگری فرا  
می‌رسید - امام حسین، حضرت ابوالفضل، امام سجاد،  
حضرت علی اکبر علیه‌السلام، - همراه با مسابقه و جایزه، شیرینی  
معنوی در کام جان دانش‌آموزان پدید می‌آورد، که به امید  
فضل و رحمت الهی، هرگز فراموش نکنند.

\*\*\*

زمان مسابقه به پایان رسید. مسئول فوق برنامه به من  
خبر داد که تقریباً تمامی دانش‌آموزان در مسابقه شرکت  
کرده‌اند. صدایش از شوق می‌لرزید. نخستین تجربه به  
خوبی به بار نشسته بود.

به راستی مهم نبود که جواب‌های دانش‌آموزان،

درست است یا غلط. مهم‌تر از آن، شرکت آنها در یک فعالیت فرهنگی گروهی در مسیر احیای شعائر الهی و تذکر به حقایق والای ولایت بود که با وجود امکانات اندک محدود مدرسه، راه افتاده بود.

خدای بزرگ را بر این توفیق شکر گزاردم و به مسئول فوق برنامه اطمینان دادم که بقیه کار نیز با عنایت خود آن حضرت پیش خواهد رفت.

فرصت کم بود و باید تصحیح پرسش‌نامه‌ها انجام می‌شد تا در مراسم جشن شعبان، جوایز توزیع شود. وقتی به مدرسه رفتم، دیدم جمعی از معلمان به کمک بعضی از اولیای دانش‌آموزان، به تصحیح پرسش‌نامه‌ها مشغول اند.

من قبلاً فکر می‌کردم به خاطر کمبود وقتی که دارم، تصحیح پرسش‌نامه‌ها چه می‌شود؟ وقتی به مدرسه رسیدم و آن صحنه را دیدم، به خودم خندیدم که چگونه کوتاه نظرانه به این جشن بزرگ الهی نگریسته‌ام. آنجا بود که به خودم گفتم:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر.

درست است که تو در حل کوچک‌ترین کارهای شخصی خودت مانده‌ای، اما باید بدانی که این کار، کار حجت خداست، که خداوند، مالکیت تمامی آفریدگان را

به او سپرده است. پس تو فقط به انجام وظیفه خودت  
بیندیش، نه به نتیجه کار. برای انجام وظیفه خودت، به  
محضر امام زمانت توسل بجوی و از او کمک بگیر، نتیجه  
راهم به خود آن حضرت بسیار. آن وقت ببین که چه  
شگفتی هایی می بینی، بسیار بالاتر از حدّ توقع و امیدی که  
می توانستی داشته باشی.



پاسخنامه ها نشان می داد که دانش آموزان، کتاب را به  
دقت و خوبی خوانده اند. به یاد بحث های قبلی افتادم که  
در مورد عدم رغبت به کتاب خوانی داشتیم. پیام های  
تشکر بعضی از دانش آموزان که در پایان برگه ها بود،  
اشتیاق آنان به شرکت در این مسابقه را نشان می داد. تمام  
اینها، خارج از حدّ توقع ما بود.

جمع سه نفری ما، اکنون به گروهی چند صد نفری  
تبدیل شده بود: معلمان، اولیا، افراد خیر در خارج از  
مدرسه، مادران در خانه ها، و تمام فرزندانمان که برای  
چند روزی بازیگوشی های نوجوانانه را کنار گذاشته و در  
یک برنامه گروهی با محتوای علمی، جهت گیری دینی و  
بار عاطفی شرکت کرده بودند.

همین مشارکت عمومی، کار جشن نیمه شعبان را آسان  
کرد. پدران و مادران و دانش آموزان، میهمانان اصلی

بودند. و یکی از برنامه‌های چشمگیر، اهدای جوایز به دانش‌آموزان برتر بود.

\*\*\*

جشن نیمه شعبان نیز به خوبی برپا شد. همکاری دانش‌آموزان نقش اصلی را در آن داشت. تزئین فضای مدرسه و کلاس‌ها، آمادگی برای تلاوت قرآن، آمادگی گروه سرود، همکاری معلمان با آنها و دیگر موارد، فضایی معنوی از مشارکت و صمیمیت پدید آورده بود. شور جوانی در خدمت مقدس‌ترین هدف به کار گرفته شد. از یک سو، خاطره‌ای شیرین از آن مجلس در ذهن و یاد تک تک حاضران به جای ماند، از سوی دیگر پرسشی تکان‌دهنده برای من، که:

تو، که توانستی با کمترین صرف وقت و هزینه، چنین برنامه‌ای را فراهم آوری، برای قصور و تقصیر خود در این مسیر، چه عذری داری؟ چرا در این گونه موارد، فقط به امکانات محدود خودت می‌اندیشی؟ چرا از لطف پدرانۀ آن بزرگ، آن حجّت خدا، آن امام مهربان غفلت داری؟ چرا بیشتر و خالصانه‌تر تلاش نمی‌کنی؟ و چرا در مسیر آشنا کردن دیگران با این هدف مقدّس و دعوت آنان به آن امام همام، حضرت بقیةالله ارواحنا فداه نمی‌کوشی؟





### دیدگاه‌های من :

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....



## جشن میلاد و جشن ظهور

در طول بیش از بیست سال سابقه و تجربه در امر تدریس، به این نکته رسیده بودم که وظیفه معلم در تدریس دروس رسمی خلاصه نمی شود، بلکه علاوه بر آن، باید پیام تربیت و انسانیت را نیز به دانش آموزان برساند، چه با سخن و چه با عمل خود.

بر این اساس بود که بعضی از همکاران تصور می کردند که ورود من - به عنوان دبیر فیزیک - به مقوله مسائل تربیتی و دینی مداخله در کار آنها است. ولی با دقتی بیشتر می دیدند که من با این کار، به آنها کمک می کنم، چرا که کارهای من ثمره تدریس آنها را نیز بالا می برد.

به هر حال، مدت ها بود که مشاهده بعضی از مشکلات اخلاقی دانش آموزان مرا آزار می داد، در عین حال که می دانستم اکثر این جوانان، فطرتی پاک و سالم دارند و علت گرایش آنها به بعضی مسائل را باید در عوامل دیگر جستجو کرد، به ویژه در عملکرد غلط مدعیان دین مانند

خودم. از این رو، یکی از راه‌های حلّ مشکل را در تقویت همان مبانی فطری دیدم که با وجود آنها عجین شده است. یکی از آن مبانی فطری، عقیده و علاقه جوانان به حضرت بقیه‌الله امام موعود عجل‌الله تعالی فرجه الشریف است. پس از مدت‌ها تفکر و بررسی و مطالعه و مشورت با صاحب نظران، به اینجا رسیدم که ابتدا محبتی را که در قلب جوانان دانش‌آموز نسبت به مولا و امام زمانشان علیه السلام وجود دارد، تقویت کنیم، (یعنی بر عامل مثبت موجود در ذهن و اندیشه و روح و قلب دانش‌آموزان تأکید کنیم، نه بر جنبه‌های منفی آنها)، پس از آن، به آنها یادآوری کنیم که محبت، زمانی مفید است که دو طرفه باشد، یعنی از یک سو، ما نسبت به امام زمان علیه السلام محبت داشته باشیم، و از سوی دیگر، او ما را دوست بدارد. و اگر بخواهیم آن حضرت ما را دوست بدارد، باید رفتار و عمل ما مورد توجه و رضایت حضرتش باشد.

به عبارت دیگر، به جای آنکه تذکرات اخلاقی را به بیان خشک و کلیشه‌ای بگوییم که افراد را گریزان کند، از دریچه لطافت و محبت به امام عصر علیه السلام وارد شویم، که زمینه فطری آن در قلب پاک مردم وجود دارد، آنگاه با زبان لطیف و دلنشین، به تدریج تذکرات اخلاقی را مطرح کنیم و در جهت درمان موارد سوء بکوشیم.

با این انگیزه، در جهت اقامه اعیاد و جشن‌های میلاد معصومان علیهم‌السلام در دبیرستان کوشیدم، به ویژه جشن نیمه شعبان که علاقه مردم به آن بیش از سایر جشن‌ها است.

اولویت‌های من - به عنوان یک معلم - در مورد این

برنامه چنین بود:

۱- این مراسم، نباید به برنامه درسی دانش‌آموزان، کوچکترین لطمه‌ای وارد کند، چرا که در این صورت، افراد مغرض و معاند، عقب ماندگی تحصیلی و کم‌کاری خودشان را به بهانه جشن امام عصر علیه‌السلام توجیه می‌کنند و این مراسم را سبب عقب ماندگی درسی می‌پندارند.

۲- مراسم، توسط خود دانش‌آموزان، اولیا و کادر مدرسه برگزار شود، و من فقط در حد یک مشوق و راهنما باشم تا این گونه برنامه‌ها و مجالس دینی، در آینده توسط خودشان بر پا شود، نه اینکه وابسته به یک نفر باشد که ممکن است در آینده منتقل شود یا به هر دلیل نخواهد یا نتواند در سال‌های بعد، انجام وظیفه کند.

۳- در طول برنامه، از اول تا آخر آن، و در تمام موارد - از تدارکات اولیه تا جزء جزء برنامه - بر نکاتی تأکید شود، از جمله:

\* ضرورت آگاهی و معرفت نسبت به امام عصر عجل

الله تعالی فرجه

\* این معرفت، مبنای پیوند معنوی مردم با آن حضرت است.

\* این معرفت، فقط مجموعه مطالب خشک علمی نیست، گر چه مبنای آن، بحث‌های استدلالی علمی (عقلی، آیات، روایات) است.

\* معرفت آن حضرت - یعنی برقراری پیوند میان بحث‌های استدلالی با عاطفی - ما را به دعا برای سلامت حضرتش بر می‌انگیزد.

\* و بالاخره، فراموش نشود که این کار، گامی است برای تقرب بیشتر به آستان مقدس امام عصر علیه السلام. مبادا شیطان با هزار و یک گونه فتنه‌انگیزی، ما را به مسیر دیگری بکشاند.

۴- از دام «نان» می‌توان گریخت، گر چه دشوار است. اما دشوارتر از آن، فرار از دام «نام» است. باید در این مسیر به قصد خدمت گام برداریم، نه شهرت. پس اگر ببینیم بخشی از برنامه را کسی بهتر از ما اجرا می‌کند، نباید ناراحت شویم، بلکه باید در تشویق او بکوشیم و استعدادهای نهفته او را شکوفا کنیم.

۵- تناسب سطح اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دانش‌آموزان، در مراسم رعایت شود.

۶- با کمترین هزینه، بیشترین بهره و بازدهی را داشته

باشیم.

\*\*\*

برای رسیدن به هدف‌های یاد شده، باید روی سه گروه، تفکر و برنامه ریزی می‌کردم: دانش‌آموزان، اولیا، کادر مدرسه.

اما قبل از هر کار دیگر، با مدیریت مدرسه مشورت کردم و طرح و برنامه خود را با او در میان گذاشتم. ایشان با اصل برنامه موافقت کرد و یک سوم هزینه‌ها را به عهده گرفت.

برنامه ریزی ما، از دانش‌آموزان آغاز شد. عمدتاً کلاس‌های اول و دوم را در نظر گرفتیم. در مورد دانش‌آموزان کلاس سوم قرار شد بسیار محدود از آنها وقت بگیریم، برای آنکه به امتحان نهایی آنها لطمه‌ای نرسد. لذا به هنگام تدریس فیزیک، دانش‌آموزانی را که هم از نظر درسی ممتاز بودند و هم برای کمک به برنامه جشن انگیزه داشتند، پیدا کردم. تعدادی بیش از افراد مورد نیاز برگزیدم. به مرور زمان، در ساعات فراغت (مانند زنگ تفریح)، در مورد برنامه خودم با آنها گفتگو می‌کردم. با آنها ارتباط داشتم و به طور مستمر با آنها مشورت می‌کردم. بدین صورت، کادر تدارکاتی جهت انجام کارهای تزئینی، پذیرایی و نمایشگاه کتاب، فراهم آمد.



گروه سرود را از میان دانش آموزان کلاس دوم برگزیدم. روزی از آنها پرسیدم: صدای کدام یک از شما خوب است؟ هر کدام، کسی را معرفی کردند. اسامی را نوشتم و به آنها فرصت دادم تا هر یک، چیزی را به سلیقه و علاقه خود بخوانند.

از آنجا که این کار، گروهی بود و به بروز استعدادهای نهفته دانش آموزان کمک می کرد، گاهی دست زدن و شلوغ کردن هم می دیدم، که از آن خوشحال هم می شدم، چرا که همین حرکات در مسیر هدایت شده صحیح، مانع از آن می شود که انرژی های نهفته و سرشار جوان، در مسیر بزهکاری به کار افتد. اکنون جوانان مجالی برای ظهور و بروز یافته بودند. و طبیعی بود که تا حدی از کلیشه های خشک و مرسوم اداری بیرون آیند.

به هر حال، چند دانش آموز برای سرود برگزیدم. به بهترین فرد آنها گفتم که تک خوان و مسئول گروه سرود باشد، و تعداد هشت تا ده نفر از دانش آموزان را - بر اساس ضوابطی که بحث شده بود - برگزیند. دو حلقه نوار سرود نیز به او دادم تا از میان آنها دو سرود برگزیند و با من در میان گذارد.

برای انتخاب شعر مناسب، ضوابطی در نظر گرفته بودم، از جمله:

۱- مضامین صحیح که با آیات و روایات، مخالفت نداشته باشد.

۲- بیان شیوا و جذاب.

۳- استفاده از واژگان و تعبیرات و استعاراتی که با شئون الهی پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام منافات نداشته باشد.

پس از یک هفته، مسئول گروه سرود، اسامی دانش آموزان مورد نظر خودش را، همراه با دو سرود برگزیده به من داد. آن اسامی را بررسی کردم که هم از نظر درسی و هم از نظر اخلاق و رفتار، خوشنام باشند. در نتیجه، افراد گروه سرود معین شدند. از میان دهها سرود که در حلقه نوار بود، دو سرود برگزیدند و تأیید کردم. دو سرود برگزیده، از نوار به کاغذ منتقل شد، به تعداد گروه سرود تکثیر شد، و کار تمرین آغاز شد، البته در ساعاتی از روز که کلاس نداشتند (یعنی شیفت مخالف).

همزمان با تمرین سرود، نوار را نیز به اعضای گروه سرود دادند تا در منزل نیز به صورت فردی تمرین کنند. آخرین اجرای آزمایش را نیز دیدم که مشکلی در آن نباشد.

\*\*\*

یکی از دانش آموزان که از نظر درسی قوی بود، به عنوان مسئول نمایشگاه کتاب در نظر گرفته شد. با

همکاری مدیر مدرسه، یک کلاس خالی در اختیار او قرار گرفت. او را با معرفی نامه رسمی از مدرسه به چند ناشر معرفی کردیم تا کتابهایی تهیه کند. از او خواستم که به انتخاب خود، چند نفر را به عنوان همکار در نظر بگیرد، تا در موعد مقرر، نمایشگاه کتاب را برگزار کنند.

در مورد نکاتی مانند مسئولیت انتقال کتابها، تحویل کتابهای باقی مانده، محاسبه دقیق کتابهای فروخته شده، توضیح دادن محتوای کتابها، برقراری ارتباط صمیمانه دو طرفه با دیگر دانش آموزان برای ترویج فرهنگ کتابخوانی و نکات لازم دیگر، تذکرهاى لازم به آنها داده شد. تزیین ویژه کلاسی را که به عنوان نمایشگاه کتاب در نظر گرفته شد، نیز به عهده گرفتند. کتابهایی با تخفیف بالا، از بعضی ناشران گرفتیم. البته در انتخاب کتابها، عواملی مورد نظر بود، از جمله:

- ۱- ارزان بودن - به جهت قدرت خرید دانش آموزان
- ۲- کم حجم بودن - برای اینکه وقت درس مدرسه را نگیرد.
- ۳- استدلالی بودن - برای اینکه آموزه‌های دینی به ویژه آموزه‌های مربوط به امام عصر ارواحنا فداه را با استدلال فراگیرند، نه بر مبنای خواب‌ها و قصه‌ها و شعر و ...
- ۴- عاطفی بودن - تا دل‌های مشتاق و منتظر را با امام

زمانشان پیوند دهد.

۵- نثر روان و زیبا - برای این که مطالب، درست منتقل شود.

۶- تنوع و تعدد - از جهت نویسنده و ناشر و موضوع‌های فرعی، برای اینکه پاسخ‌گوی سلیقه‌های مختلف و متنوع باشد. یکی دیگر از مقدمات، تدارکات پذیرایی و تزئین و تهیه جوایز بود. یک سوم این هزینه را مدیر مدرسه تأمین کرده بود. بخشی دیگر را خودم به عهده گرفتم. و بقیه آن به کمک دانش‌آموزان تهیه شد، که کاملاً آزادانه و بدون هیچ گونه فشار و اجبار یا تهدید یا تطمیع انجام شود. پس از تأمین کل مبلغ، اعلام شد که دیگر پولی نیاورند، با آن که کمک‌ها همچنان ادامه داشت. برای قرائت قرآن از معلم دینی کمک خواستم تا دانش‌آموزی خوشنام (از نظر درسی و اخلاقی) معرفی کند که از نظر تجوید و صوت نیز در حدّ قابل قبولی باشد. (ملاک‌های ما، به ترتیب چنین بود: خوشنامی، قدرت در تجوید و صحیح خواندن قرآن، و پس از آن صوت زیبا). از او خواستم که چند آیه مربوط به امام عصر عجل الله تعالی فرجه (به کمک کتابهای مناسب در این زمینه) را برگزیند، و به کمک دانش‌آموزی دیگر که ترجمه آیات را می‌خواند، این بخش از برنامه اجرا شود.

برای پذیرایی، به کمک بعضی خانواده‌های داوطلب، سالاد الویه تهیه شد. نکته مهم در اینجا این بود که بعضی از خانواده‌ها که توان و امکان برای کمک مالی نداشتند، در این قسمت به یاری ما آمدند و از کمک آنها استقبال کردیم. اجرای برنامه به یکی از دانش آموزان واگذار شد که به خوبی و روانی سخن می‌گفت - به ویژه در مقابل جمعیت - و از ظاهری آراسته نیز برخوردار بود. به او کمک کردم تا در خانه، متن‌ها و شعرهای مربوط را تمرین کند.

تعدادی از دانش آموزان که نسبتاً قد بلندتری داشتند، برای تزئین مدرسه انتخاب شدند. آنان در ساعات تعطیل مدرسه، کار خود را انجام دادند. مستخدمان مدرسه در این قسمت به بهترین نحو، ما را یاری کردند.



یکی از بخش‌های حساس کار، ارتباط با معلمان بود، که اهمیت فراوان داشت، به ویژه از آن جهت که به دلیل نقل و انتقالات، ممکن بود من، سال بعد در آن مدرسه نباشم. پس باید فضا و فرهنگی میان معلمان ایجاد می‌کردم که خودشان کار را در سال‌های بعد، ادامه دهند.

برای ساختن این فرهنگ، کار را از هماهنگی با معلمان آغاز کردم. البته اگر بدون اطلاع و هماهنگی، وقت آنها را می‌گرفتم، ممکن بود به ظاهر اعتراض نکنند، بلکه

همکاری هم داشته باشند. ولی در پایان سال، هر کدام از آنها که امکان تکمیل درس خود را نمی‌یافت، اگر به زبان چیزی نمی‌گفتند، لااقل در دل خود اعتراض می‌کردند که هر روز به یک بهانه، تعطیل می‌شود و ما فرصت اتمام درس را پیدا نمی‌کنیم. خصوصاً که در اینجا سخن از جشن و مراسم مربوط به امام عصر علیه السلام بود و من نمی‌خواستم غبار کدورت از این جشن بر خاطر کسی بنشیند، یا اینکه فردی در حالت اکراه و اضطرار و محذور اخلاقی به برنامه‌ها کمک کند.

برای این که چنین مشکلی پیش نیاید، برنامه‌درسی تمام دبیرستان را همراه با نام دبیران مربوط، از مدیر گرفتم. ابتدا برنامه‌درسی کامل دو روزی را که برای اجرای مراسم در نظر داشتم، نوشتم. کلاس‌های سوم را - به خاطر امتحان نهایی - کنار گذاشتم. برای آنها قرار شد فقط بمدت روزی ۵ تا ۱۰ دقیقه در هر کلاس - آن هم در دروس عمومی مانند دینی، قرآن، پرورشی، ورزش یا دروس ادبیات و مانند آن - ضمن پذیرایی مختصر، نیمه شعبان را به آنها تبریک بگوییم و توضیح مختصر بدهیم.

اما برای مقاطع اول و دوم، کار ما راحت‌تر بود. دو هفته قبل از مراسم، در دقایق زنگ تفریح، با دبیران دروس در دفتر مدرسه - هر کدام، جداگانه - گفتگو کردم و

وقت‌هایی را که مناسب می‌دانستند، می‌نوشتیم.

به عنوان مثال، یکی از دبیران ادبیات، اظهار داشت که درس او عقب است. در این حال، دبیر زبان که کنار ما نشسته و از موضوع خبردار شده بود، گفت: من در آن ساعت با کمال میل، وقت خودم را به شما می‌دهم. به این صورت، تمام وقت‌هایی را که می‌خواستیم از همکاران بگیریم، با آنها هماهنگ کردم. قرار شد دو روز متوالی (۱۳ و ۱۴ شعبان)، هر روز در دو نوبت، هر نوبت دو تاسه کلاس را که درس عمومی داشتند، به سالن دبیرستان بیاوریم، و برنامه را اجرا کنیم، که شامل تلاوت قرآن، سخنرانی، شعر و سرود، و نمایشگاه کتاب بود.

اجرای نمایش، از قبل جزء برنامه‌های ما نبود. ولی به پیشنهاد یکی از دوستان که یک گروه نمایشی آماده داشت، و با هماهنگی مدیر مدرسه، نمایشنامه را نیز به برنامه اضافه کردیم، تا زبانی دیگر در بیان حقایق دینی به کار گرفته باشیم.

کار ما با حداقل امکانات انجام می‌شد و پیش می‌رفت. مثلاً برای این که سن را بزرگتر کنیم، تعدادی صندوق نوشابه خالی کرایه کردیم، و آن را با موکت و فرش ماشینی تزئین کردیم.

بحمدالله کار ما طبق برنامه پیش بینی شده به خوبی



انجام می‌شد. به دوستان دانش آموز، تذکراتی داده بودم،  
از جمله:

۱- بدانید که برای امام عصر علیه السلام کار می‌کنید و اجر شما  
با آن حضرت است. در تمام مراحل، توسل خود به  
حضرتش را فراموش نکنید.

۲- بکوشید که حتی المقدور در همه گام‌هایی که برمی  
دارید، با وضو باشید و کار را برای خودنمایی و  
شهرت‌طلبی انجام ندهید.

۳- شتون مربوط به مجلس امام عصر ارواحنا فداه را، در  
بالاترین حد آن نگاه دارید. مثلاً گردن بند و دست بند  
نداشته باشید، موها را ژل نزنید، قیافه و لباسی ژولیده  
نداشته باشید، بلکه با ظاهر معمولی، آراسته و باوقار و  
متانت، در صحنه اجرای برنامه ظاهر شوید.



با مدیر مدرسه هماهنگ شده بود که سر صف  
صبحگاه، وقت دانش‌آموزان را نگیرند، بلکه مراسم در  
چند مجموعه کوچک‌تر و زمانی مناسب‌تر باشد تا اثر  
گذاری آن بیشتر شود. پس از مشورت‌ها، به اینجا رسیدیم  
که مراسم را در ساعت‌های دوم و سوم برگزار کنیم، برای  
اینکه دانش‌آموزان، از نخستین ساعات درس که امکان  
جذب مطالب بیشتر است استفاده درسی بیشتر ببرند، و

ساعات دوم یا سوم را به تنوعی مفید و سازنده بگذرانند، و افزون بر آن، انبساط خاطری نیز پیدا کنند.

\*\*\*

از قبل با معلمان هماهنگ کرده بودم که دانش آموزان را به سالن نفرستند، بلکه من خودم به کلاس می روم و در کمال ادب و احترام، از دانش آموزان دعوت می کنم که به سالن بروند.

وقتی نخستین روز جشن ما فرا رسید، قرار بود سه کلاس را در زنگ وسط، به سالن دعوت کنیم. از یکی از معاونان خواستم که برای کمک به حفظ نظم سالن، در سالن مراسم مستقر شوند. سپس خودم به تک تک کلاس ها رفتم. ابتدا از یک یک معلم های کلاس ها خواستم به سالن بروند تا در کنار شاگردان خود باشند.

در این فاصله، حدود ۵ دقیقه به جای معلم اصلی با دانش آموزان گفتگو کردم. در کمال صمیمیت به آنها گفتم که ما می خواهیم امروز به یمن میلاد امام عصر عجل الله تعالی فرجه جشن بگیریم و پیوند خود را با ولی نعمت مان حضرت مهدی علیه السلام تجدید کنیم، لذا از شما می خواهم که نظمی در خور شأن دوستدار امام زمان علیه السلام داشته باشید و بدون اینکه کلاس های دیگر بفهمند یا سرو صدای شما مزاحم درس خواندن آنها شود، به طرف سالن بروید.

ضمناً در این روز، خواسته‌های کوچک و بزرگ خود را در نظر بیاورید و همه آنها را با پدر مهربان امت حضرت بقیةالله ارواحنا فداه مطرح کنید، زیرا که آن پدر بزرگوار، به تأمین خواسته‌های صحیح فرزندان خود بسیار اهمیت می‌دهد.

این توضیحات را برای دانش‌آموزان گفتم، آنها را به صورت گروه‌های دو - سه نفره به سالن فرستادم، و در کلاس ماندم تا زمانی که آخرین گروه به سالن رفت. سپس به سالن رفتم، تا بر استقرار آنها در سالن نظارت داشته باشم. پس از آن در دومین و سومین کلاس همین برنامه را اجرا کردم. چنین نظم دقیق که در ضمن آن آرامش دانش‌آموزان کلاس‌های دیگر محفوظ ماند، برای برگزاری یک جشن دینی ضرورتی قطعی است که بحمدالله تا حدّ زیادی عملی شد.

گروه تدارکات و پذیرایی - یعنی اعضای انجمن اولیاء و مربیان به علاوه شاگردانی تحت نظارت آنها - در محلّ آزمایشگاه فیزیک، از دانش‌آموزان پذیرایی می‌کردند.



برنامه آغاز شد: تلاوت آیات قرآن که ترجمه هر آیه‌ای پس از آن خوانده می‌شد، قطعه‌ای ادبی و خوش آمدگویی به حاضران، سرود و سخنرانی.

سخنرانی، مهمترین بخش یک برنامه دینی است که هدف آن، ژرفا بخشیدن به معرفت و ایمان حاضران است. از این رو، اهمیتی ویژه دارد، که متأسفانه در اغلب مجالس دینی، کمترین توجه به آن - چه در مرحله برنامه ریزی آن و چه در مرحله استفاده از آن - می شود.

در مورد سخنرانی، به چند نکته توجه کردیم:

۱- قبل از مجلس، به سخنران تذکر دادیم که ممکن است دانش آموزان، همه یا ابراز احساسات کنند، که باید به حساب جوانی آنها گذاشت، و با سعه صدر، تحمل کرد.

۲- همچنین تذکر دادیم که سخنرانی باید کوتاه باشد تا حاضران در مجلس رغبت به شنیدن آن داشته باشند.

۳- برای این که به سخنرانی بیشتر توجه شود، تذکر دادیم که پرسش هایی از مطالب سخنران مطرح می شود و به بهترین پاسخ جایزه داده می شود. این تذکر، از سویی سخنران را از حاشیه رفتن های بیجا دور می سازد، و از سوی دیگر، شنوندگان را نسبت به مطالب سخنرانی حساس می کند.



پس از سخنرانی، نوبت به گروه تئاتر رسید، که در اتاق دیگر، خود را برای اجرای نمایش آماده می کردند. دو نفر

را به فاصله زمانی فرستادم تا آنها را به مجلس فرا بخواند، ولی کمی دیرتر رسیدند. معلوم شد که در این فاصله، گروه تئاتر، رو به قبله ایستاده‌اند، و از خداوند متعال می‌خواهند که کمک امام عصر عجل الله فرجه را شامل حال آنها سازد و اجرای خوبی همراه با خلوص عمل داشته باشند و آفاتی مانند ریا و عجب و غرور در کارشان وارد نشود.

این دعا خواندن برای دانش آموزانی که این صحنه را می‌دیدند، بسیار آموزنده و اثرگذار بود.

هنگامی که زمان بازدید از نمایشگاه کتاب و خرید کتاب فرا رسید، به دانش آموزان اعلام شد که ضمن بازدید از نمایشگاه، اگر پول همراه ندارند، می‌توانند کتابی را که دوست دارند، به صورت قرض خریداری کنند و قیمت آن را (با تخفیف) بعداً بپردازند. این برخورد نیز در گسترش فرهنگ کتاب خوانی در مورد امام عصر ارواحنا فداه، نقش خوبی داشت.

با وجود برنامه‌ریزی و زمان‌بندی که کرده بودیم، عملاً جاذبه برنامه‌ها به قدری بود که وقت کم آوردیم. البته این محدودیت برای برنامه بعدی نبود، چرا که ساعت آخر بود و ما با دیدی بازتر، برنامه‌ها را اجرا می‌کردیم.

در همین فاصله، به کلاسهای سوم سر زدیم و با گفتگویی مختصر - در حد پنج دقیقه - همراه با پذیرایی،

ضمن تبریک میلاد گرامی امام عصر ارواحنا فداه و بیان نکاتی مختصر و مهم در مورد حضرتش، به دانش آموزان تذکر دادیم که باید خوب درس بخوانند تا به مدارج بالاتر علمی برسند، و از آن طریق خدمات بیشتری به آستان مقدس آن حضرت عرضه کنند.

\*\*\*

برای روز دوم جشن، مجموعه‌ای از تجربیات روز اول را به کار گرفتیم. از این رو، با نظم و زمان‌بندی بهتر عمل کردیم. ضمناً در این روز، ابتکار دیگری به کار بردیم. پس از گفتگو با دبیر دینی، قرار شد که او دانش آموزان خود را به بازدید نمایشگاه کتاب ببرد، در باره کتابها برایشان توضیح دهد، و این برنامه را به عنوان کار عملی برای درس خود قرار دهد. به عبارتی، آموزش‌هایی را که دانش آموزان در خلال درس دینی به صورت نظری می‌دیدند، اکنون به صورت عملی و در خلال آشنایی با کتابهای مربوط به امام عصر علیه السلام و شناخت فرهنگ مهدویت ببینند. این کار، به صورت کلاس به کلاس انجام می‌شد، تا ازدحام پیش نیاید و بهره‌دهی آن بیشتر شود. نمایشگاه کتاب، تا چند روز بعد از جشن همچنان دایر بود. و هر کلاسی فرصت داشت تا در فرصت باز، از آن استفاده کند.

پایان بخش جشن، هدایای مناسب و ارزان قیمت بود

که به تعداد زیاد، برای دانش‌آموزان، اولیا، معلمان و دیگر کسانی که در برپایی برنامه همکاری کرده بودند، در نظر گرفته شده بود.

ما، در برنامه‌ریزی خود به اینجا رسیده بودیم که تعداد زیاد هدایای ارزان قیمت، بهتر است از تعداد معدودی هدایای نفیس و گران قیمت، چرا که اولاً جمع بیشتری را پیوسته به یاد حضرت ولی عصر ارواحنا فداه می‌اندازد، ثانیاً جنبه معنوی هدیه جشن را بر جنبه مادی آن غلبه می‌دهد.

مراسم در حالی به پایان رسید که حسرتی در دلها مانده بود، آرزویی که بر یکی از پارچه نوشته‌های روی دیوار نقش بسته بود:

« یا صاحب الزمان! آرزوی ما این است که جشن میلادت را در دوره ظهور و در حضورت برپا کنیم، این آرزو را بر دلهای ما مگذار.»







# ۲

## شما که به ما نیاز دارید

زمانی که قلم به دست گرفتم تا خاطره‌ی یکی از برنامه‌های نیمه شعبان را بنویسم، مدت زمانی در اندیشه بودم که آیا به این کار دست بزنم یا نه؟ عاملی مرا از نگارش باز می‌داشت و عاملی دیگر مرا به آن وامی‌داشت.

عاملی که مانع من از نگارش بود، احساس شرم و خجالت از وجود مقدس امام عصر ارواحنا فداه بود، که می‌دیدم هر چه داریم، از او داریم و در وصف حضرتش در دعای عدیله می‌خوانیم:

«بیمنه رُزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء». به مردم، تنها و تنها به یمن حضرتش روزی می‌رسد. و فقط به سبب وجود مبارک اوست که زمین و آسمان پا برجاست.

هر چه دارم، از اوست. توفیق عرض ادب به محضر مقدّسش را - که خود، وسیله نجات و سعادت من است - خودش به من داده است. اکنون، اگر تلاش مختصر و ناچیزی انجام شده، آیا می‌توان از آن دم زد؟

حَالِ خود را مانند جوانی خام و بی تجربه می دیدم که پدر ثروتمندش، سرمایه‌ای هنگفت در اختیارش قرار داده تا با آن تجارت کند، و سود آن را نیز در اختیار خود گیرد. علاوه بر آن، شیوه‌های تجارت را نیز به فرزند جوان خود آموخته و مشکلات کار را به او تذکر داده است. یعنی روش کار و سرمایه و سود را به فرزند جوان بخشیده است. اکنون، جوان ناپخته‌ای که بسیاری از توصیه‌های پدر را نادیده گرفته و به همین دلیل، بخش عمده‌ای از سرمایه را از دست داده، آمده است تا زیان‌های فراوان خود را نادیده گیرد، سود اندک خود را به رخ پدر بکشد، و خود را طلبکار از چنان پدری بداند.

این عامل، مرا از نوشتن باز می داشت. اما عاملی که از سوی دیگر، مرا به نوشتن این سطور وامی داشت، آن بود که شاید این نوشته‌های مختصر، به عنوان تجربه‌ای مفید برای اقامه شعائر و برپایی برنامه‌های نیمه شعبان، برای کسی مفید باشد، و در حدّ شمعی لرزان در این مسیر الهی، رهروان را به کار آید. امید است که بدین وسیله، خدمتی کوچک در جهت یادآوری آن امام همام در دوران غفلت و غیبت انجام شده باشد.

\*\*\*

وقتی به مدیر دبیرستان گفتم که قصد برپایی جشن نیمه

شعبان را - با همکاری دانش آموزان و معلمان و اولیا - دارم، موافقت خود را اعلام داشت و بخشی از هزینه‌ها (به اندازه سی هزار تومان) را به عهده گرفت. به تدریج مطلب را با دبیران دبیرستان مطرح کردم. به خصوص به دبیر زیست‌شناسی - که سیدی محترم بود - گفتم: ما از شما در این جشن - که جشن امام زمانان علیه‌السلام است - کمک و حرکتی ندیده‌ایم، با این که توقع بیشتر داریم. با این تذکر، او متأثر شد و مبلغ پنجاه هزار تومان کمک کرد، به شرطی که سخنی از آن نزد دیگر همکاران مطرح نشود، و این عمل به خلوص نزدیک‌تر باشد.

دیدگاه کلی من این بود که جشن نیمه شعبان باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی و اجرا شود که نه دانش‌آموزی از درس عقب بیفتد و نه همکاری ناخشنود و ناراضی شود. بلکه به گونه‌ای باشد که با صفت بارز آن حضرت - که خداوند در حدیث لوح، حضرتش را «رحمة للعالمین» نامیده - تناسب داشته باشد. اگر همگان برنامه جشن حضرتش را نمودی از رحمت گسترده الهی بر خود ببینند، دلگرم‌تر و با شوق بیشتر در آن می‌کوشند، و پیوند قلبی استوارتر با آن امام مهربان می‌بندند.

در طول آن مدت، نگران بودم از این که مبادا من به عنوان مبلغ و مروج امام عصر عجل الله تعالی فرجه، با

عملکرد غلط و ناسنجیده، به جای راهنمایی مردم به آن منبع نور، مانند ابری تیره جلوی تابش آن خورشید را بگیریم. و این نگرانی، مرا به دقت، پختگی، مشورت، برنامه ریزی و آینده نگری بیشتر می‌کشانید.

\*\*\*

پس از بررسی‌ها و مشورت‌ها، به این روش رسیدم که در کلاس‌های درس حاضر شویم، و در حضور معلم، در خلال یک سخنرانی به صورت گفتگوی دوستانه (۲۰ تا ۳۰ دقیقه) همراه با پذیرایی مختصر، برنامه را اجرا کنیم. این طرح، به نظر من، مزایایی داشت، از جمله:

۱- سخنران، با یک گروه سنی و با جمعی نسبتاً یکدست مواجه است، که بهره‌وری از برنامه را بالا می‌برد.  
۲- به دلیل کم بودن تعداد مخاطبان، امکان گفتگوی صمیمانه دو طرفه بیشتر می‌شود. بدین ترتیب، جاذبه بحث بالا می‌رود.

۳- سخنران می‌تواند از امکانات کمک آموزشی (مثل تابلو یا اسلاید یا رایانه و ...) و نیز شیوه‌های جالبی مثل توزیع کتاب و مقالات میان دانش‌آموزان استفاده کند.

۴- کنترل نظم و آرامش - به دلیل تعداد کم - آسان‌تر است.

۵- از حضور دبیر مربوط و معلومات و شیوه‌ها و

تجربه‌های آموزشی او، در جهت برگزاری بهتر برنامه می‌توان استفاده کرد.

۶- وقت زیادی از دانش آموزان گرفته نمی‌شود، به ویژه اگر در نیم ساعت آخر کلاس درس باشد که امکان استفاده از درس کمتر است، و برای دانش آموزان تنوع مفید و جالبی خواهد بود.

۷- از خود من - به عنوان مدیر برنامه - انرژی زیادی نمی‌گرفت. بدین ترتیب، بخش عمده‌ای از وقت و نیروی من که باید صرف تدارکات، سرود، پذیرایی، تئاتر و هماهنگی این موارد می‌شد، به برنامه ریزی علمی و تقسیم بندی مناسب مباحث و مطالب می‌گذشت.

۸- بدون اینکه اخلاص در نظم مدرسه پیش آید، ساعات درس و زنگ تفریح، همه به صورت عادی رعایت می‌شد.

۹- به علت محدود بودن جمعیت، پذیرایی با نظم بهتر و هزینه کمتر انجام می‌گرفت.

۱۰- تمام مراسم در یک روز برگزار می‌شد، نه دو روز یا چند نوبت تحصیلی.

\*\*\*

این طرح، در کنار مزایای یاد شده، یک اشکال عمده داشت:

هدف اصلی ما، به برگزاری یک جشن خلاصه

نمی‌شد، بلکه باید به هدف دراز مدتی می‌رسیدیم، یعنی باید در ایام قبل و بعد از برنامه جشن، ارتباط علمی و عاطفی با دانش‌آموزان و اولیا در فضای فرهنگ مهدوی برقرار می‌شد، تا سازندگی آن در زمینه استحکام پیوند میان آنها با امام عصر ارواحنا فداه استمرار یابد. برقراری و استحکام این پیوند، یکی از مهمترین اهداف این جشن بود، که بدون تأمین آن هدف، برنامه ما، به برنامه‌ای مقطعی و گذرا تبدیل می‌شد.

برای جبران این کمبود، چند کار را - از حدود یک ماه مانده به نیمه شعبان - آغاز کردم:

۱- در حاشیه درس فیزیک، ضمن یک تذکر پنج دقیقه‌ای، در باره وظایف منتظران در برابر آن امام همام سخن می‌گفتم.

۲- از دانش‌آموزان خواستم تا به صورت فردی یا گروه‌های چند نفری، روزنامه‌های دیواری طراحی کنند، که شامل مطالب علمی مربوط به فیزیک (اضافه بر کتابهای درسی) و نیز مطالبی مربوط به امام عصر ارواحنا فداه باشد. تهیه این روزنامه‌های دیواری، بخشی از نمره مستمر دانش‌آموزان را تشکیل می‌داد. قرار شد که بهترین آنها نیز در کلاس یا راهرو مدرسه نصب شود.

۳- پیشنهاد کردم که هر چند نفر، یک گروه مطالعاتی

تشکیل دهند و مجموعه‌ای متنوع در مورد امام عصر ارواحنا فداه تهیه کنند، شامل شعر، جدول، مقاله، معرفی کتاب، قطعات ادبی، قطعات خوشنویسی و گرافیکی و ... تهیه این مجموعه‌ها نیز - مانند روزنامه‌های دیواری - علاوه بر تأثیر در نمره مستمر، مقدمه‌ای بود تا مسابقه‌ای میان این جزوه‌ها برگزار و بهترین آنها برگزیده شود.

۴- به عنوان انگیزه برای تهیه این مجموعه‌ها، چند نکته مطرح کردم:

الف - تمرین مشارکت جمعی در یک کار گروهی سازنده و مفید.

ب - رقابتی سالم میان آن گروه‌ها، با هدفی مقدس و ارزشمند.

ج - تجدید خاطره بزرگان دانش فیزیک، مانند ماکس پلانک که گفته بود: «بر سر در معبد علم نوشته‌اند که کسی که ایمان ندارد، وارد نشود». برای دانش‌آموزان توضیح دادم که تخصص علمی همواره در کنار ایمان عمیق قلبی و اخلاق صحیح انسانی مفید است، و گرنه به مصداق شعر شاعر: «چو دزدی با چراغ آید، گزیده‌تر برد کالا».

با این مقدمات و برنامه ریزی‌ها، به لطف و عنایت امام عصر عجل الله تعالی فرجه، تعدادی روزنامه دیواری و جزوات و جنگ‌ها تهیه شد، که روزنامه‌های دیواری



برگزیده در راهروها و کلاس‌ها نصب گردید. و جزوات  
برگزیده نیز تعداد معدودی تکثیر شد.

\*\*\*

برای بالا بردن کیفیت جشن و برای اینکه اثر آن،  
مقطعی و گذرا نباشد، برنامه «مسابقه کتاب خوانی» را نیز  
در دبیرستان اعلام کردیم. چرا که در بررسی‌هایمان دیدیم  
که معضل اصلی، گریز از مطالعه است، به ویژه در مورد  
کتابهای دینی. البته بخشی از این مشکل به خود کتابهای  
دینی بر می‌گردد، چرا که عوامل جاذبه در آنها کم است،  
مانند: توجه به مخاطب و نیازهای او، رعایت قلم روان و  
نگارش روز، روحیه استدلالی و قانع کننده، جلد زیبا و  
حروف چشم‌نواز و ...

ولی در این واقعیت نیز تردید نیست که کمبود عوامل  
واسطه مانند مسابقات کتاب خوانی، همان معدود کتاب  
خوب و برگزیده را نیز از گردونه مطالعه خارج می‌سازد. از  
این رو، هر حرکتی که بتواند چنین تحولی مثبت در فضای  
فرهنگی کشور - به ویژه نسل جوان - ایجاد کند، مغتنم  
است. و بی تردید، «مسابقه کتاب خوانی» یکی از این  
حرکات مثبت است.

انتخاب کتابهای مناسب (با توجه به عوامل مختلف) تا  
زمانی حدود یک ماه به نیمه شعبان، انجام شد. در تماس با

برخی از ناشران دلسوز، تخفیف‌های بالا برای کارمان، از آنها گرفتیم. در این مرحله، دو راه پیش رو داشتیم: راه اول، اهدای کتاب به تمام دانش‌آموزان. راه دوم، اعلام مسابقه کتابخوانی و تحویل کتاب به دانش‌آموزان علاقمند.

برای اینکه ارزش کتابها بیشتر شناخته شود، راه دوم را در پیش گرفتیم. حدود سه هفته قبل از نیمه شعبان، در صف صبحگاه به دانش‌آموزان گفتیم که چند کتاب (متناسب با چند پایه تحصیلی) برای مسابقه کتابخوانی در نظر گرفته شده تا هر کس علاقمند است، بیاید و از دفتر مدرسه بگیرد، به شرطی که به پرسش‌های آخر کتاب، پاسخ گوید. ضمناً به تعدادی از پاسخ‌نامه‌های صحیح، جایزه تعلق می‌گیرد که در مراسم جشن نیمه شعبان به افراد می‌دهیم.

حدود یک سوم کل دانش‌آموزان (۱۶۰ نفر) پاسخ‌نامه تحویل دادند که از میان آنها، حدود ۳۰ نفر انتخاب شدند تا جوایز خود را در جشن نیمه شعبان دریافت کنند.

این برنامه، گامی مثبت بود برای ژرفا بخشیدن به روحیه معرفت‌طلبی و شناخت استدلالی امام عصر ارواحنفا، که یکی از مهمترین نیازهای اساسی زمان ما است.

چند نکته دیگر باقی مانده بود: پذیرایی، تزئین، جوایز. در مورد پذیرایی، پس از مشورت و بررسی، بسته‌های کوچک شیرینی و نقل به همراه برچسب زیبا در مورد امام زمان صلوات الله علیه را بهترین گزینه یافتیم، که از خوراکی آماده و شیرینی‌تر و مانند آن، به مراتب بهتر و راحت‌تر بود. برای انتخاب نوع شیرینی و برچسب، برخی از دانش‌آموزان با سلیقه را که قبلاً شناسایی کرده بودم، دخالت دادم. این حرکت، از سویی برای آنها جالب بود که در برنامه‌ای دینی به آنها شخصیت داده بودند، و از سوی دیگر برای خودم خوب بود که با فرصت اندک باید به کارهای زیادی می‌رسیدم. برای این دانش‌آموزان منتخب - که هم از نظر درسی پیشرفته بودند و هم انگیزه فعالیت دینی داشتند - خاطرات جالبی از این برنامه به یادگار ماند.

در تزئین مدرسه، از دانش‌آموزان و سرایدار و ... کمک گرفتیم. در یکی از موارد، به نردبان نیاز داشتیم، اما نردبان موجود نبود. جمعی از دانش‌آموزان، نردبانی تشکیل دادند و نگذاشتند کار تزئین، زمین بماند. البته تزئین را سبک گرفتیم تا دوستان ما برای جشن‌های بعدی نیز کمک کنند. در این مورد، حدیث گرانبهای امیرالمؤمنین علیه السلام را پیش چشم داشتیم که فرمود: «عمل (خیر) اندکی که بر آن مداومت کنی، بهتر است از کار بزرگی که از

آن خسته شوی». (نهج البلاغه، حکمت ۴۴۴)

نوبت به انتخاب جوایز رسید. در این مورد، جوایزی پیدا کردیم که:

اولاً - در گروه نوشت افزار باشد و برای تمام دانش آموزان مفید باشد (مانند خودکار، پایه چسب، کلاسور و ...).

ثانیاً - به جای تعدادی محدود از جوایز نفیس، تعداد بیشتری از جوایز متوسط انتخاب شد.

ثالثاً - بر روی بعضی از جوایز (مانند کلاسورها)، پیام‌های تبریک مربوط به میلاد امام عصر عجل الله تعالی فرجه نقش شده بود، که با حفظ جنبه یادگاری از این جشن، به تداوم آن در ذهن و یاد افراد، کمک می‌کرد.

برای هر کلاس، سه تا پنج جایزه و تعدادی نیز برای مسابقه کتابخوانی در نظر گرفتیم.

\*\*\*

در حین کار، نکاتی مدّ نظر داشتم و بعضی از آنها را به همکارانم نیز تذکر می‌دادم از جمله:

۱- دبیری که می‌خواهد کار دینی و تبلیغ شعائر دین انجام دهد - به ویژه اگر دبیر درسی حسّاس مانند فیزیک باشد - باید کار تدریس درس مربوط به خود را به خوبی انجام دهد، و در نظر مدیر، دانش آموزان و خانواده‌هایشان

به عنوان فردی کاردان و معلمی باسواد و موفق شناخته شده باشد. در غیر این صورت، گمان می‌رود که معلم، جشن نیمه شعبان را بهانه‌ای برای گریز از تدریس و فرار از حل مسائل مشکل قرار داده است و هر جا از نظر علمی یا در تدریس به مشکل می‌رسد، سراغ مطالب دینی می‌رود، و کلاس فیزیک را به کلاس دینی و اخلاق تبدیل می‌کند!

به همین دلیل، من در مورد تدریس درس خودم، با تمام توان تلاش می‌کردم تا بهترین و جدیدترین نکاتی را که برای دانش‌آموزان مفید باشد، به آنها تحویل دهم، مبادا بیان نکات و مطالب مربوط به امام عصر علیه‌السلام برای من، پوششی بر کمبودهای من در زمینه درس و تدریس باشد.

۲- هدف اصلی از تمام این تلاش‌ها، تحکیم پیوند خود و دیگران با امام عصر، حجت بحق الهی است. شیطان، می‌داند که اگر مردم به این هدف برسند، تمام نقشه‌های او نقش بر آب می‌شود. از این رو، برای اینکه پیوند مردم با امام زمانشان محکم نشود، بیشترین کید و مکر یعنی بالاترین سرمایه‌گذاری را به کار می‌گیرد.

مثلاً قبل از اجرای برنامه تلاش می‌کند که به هر شیوه ممکن بر سر راه آن سنگ بیندازد. اگر مردم - به لطف و عنایت صاحب‌الزمان صلوات الله علیه - بر آن مانع غلبه

کردند، در طول اجرای برنامه، می‌کوشد که از هر راهی که می‌تواند، مردم را به دام خود بیندازد. به عنوان مثال:

- میان جمعی که در برپایی جشن زحمت می‌کشند، به کوچکترین بهانه اختلاف بیندازد.

- در آنها روح یأس و نومیدی نسبت به کار، ایجاد کند.  
- در بعضی از آنها، روح شهرت‌طلبی و ریاست‌جویی پدید آورد.

- خلوص و اخلاص در عمل را از آنها بگیرد و عمل آنها را با آفت ریا، تباه و نابود سازد.

- تقیّد به ضوابط شرعی و فقهی را در میان آنها کم‌رنگ کند.

مهمّ این است که در حین اجرای برنامه‌های دینی - خصوصاً آنچه به امام عصر سلام الله علیه مربوط می‌شود - باید همواره به چنین نکاتی توجه شود، و هیچگاه از آنها غفلت نکنیم.

\*\*\*

برای اجرای برنامه جشن، چهار ساعت درسی از دروس عمومی را انتخاب کرده بودیم. از قبل با دبیران آنها هماهنگی شده بود. چهار نفر سخنران در نظر گرفتیم که همگی:

- جوان بودند تا بهتر بتوانند با نسل جوان، زبان مشترک

پیدا کنند.

- تحصیلات دانشگاهی داشتند تا پذیرش نسبت به مطالب آنها بیشتر شود.

- ظاهری آراسته داشتند تا نتوان به بهانه وضع ظاهری، آنها را کنار زد.

- تمام جوانب را رعایت می کردند، و با اعتدال، بدون افراط و تفریط سخن می گفتند. و این، خود، جاذبه‌ای معنوی به سخنانشان می داد.

قرار شد سخنرانان در نیم ساعت آخر زنگ اول؛ چهار کلاس، نیم ساعت آخر زنگ دوم، چهار کلاس؛ و در نیم ساعت آخر زنگ سوم، چهار کلاس را پوشش بدهند و بنای خود را بر گفتگوی دو طرفه با دانش آموزان در کمال صمیمیت بگذارند.

انتخاب کلاس‌های دروس عمومی (مانند دینی، قرآن، پرورشی، ورزش، ادبیات و ...) برای آن بود که وقت دروس تخصصی و حساس آنها گرفته نشود و دید منفی نسبت به کار پیش نیاید.

\*\*\*

روز جشن فرا رسید. دوستان سخنران، سر وقت مقرر آمدند. بسته‌های آماده شیرینی توسط چند تن از دانش آموزان، با نظم دقیق و رعایت ادب و احترام، توزیع

شد. حدود ۳۵ تا ۴۰ دقیقه قبل از پایان کلاس‌های مورد نظر، همراه با سخنران به آن کلاس‌ها رفتم، با کسب اجازه از دبیر مربوط با دانش‌آموزان سخن گفتم، ضمن تبریک نیمه شعبان و معرفی سخنران، از آنها خواستم که با دقت در بحث شرکت کنند و آن را ادامه کلاس خود بدانند. ضمناً اعلام شد در پایان سخنرانی، از مطالب آن پرسش‌هایی مطرح می‌شود که پاسخ صحیح به آن جایزه دارد. جوایز، روی میز سخنرانی آماده بود. جوایز مربوط به مسابقه کتاب خوانی نیز توزیع و همزمان با این برنامه اهدا می‌شد.

در زنگ تفریح که وسط کلاس‌ها بود، از یکی از سخنرانان خواستم تا در دفتر حاضر شود و در مورد امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه، مطالبی بیان کند که برای دبیران مفید باشد. هدایای ویژه دبیران نیز در آن مجلس تقدیم آنها شد، که شامل یک کتاب و یک قالیچه تزئینی بود.

برای مدیر مدرسه و دبیر زیست - که مبلغی را بدون نام و نشان برای جشن نیمه شعبان پرداخت کرده بود - هدایای ویژه در نظر گرفتیم، شخصاً به منزل آنها رفتم و ضمن قدردانی از آنها خواستم تا این گونه گام‌های خیر را در آینده نیز بردارند.



یکی از تزیینات جشن، پوستری بود، مزین به کلامی از امام عصر عجل الله تعالی فرجه، که همان کلام، یکی از محورهای مباحث سخنرانان بود.

کلام نورانی، راه گشا، انسان ساز و حیات بخش حضرتش، این است که در نامه‌ای خطاب به جناب شیخ مفید - فقیه و محدث قرن چهارم و پنجم هجری - می‌فرماید:

إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ.

ما، در امر سرپرستی شما، سستی و اِهمال نمی‌کنیم، و یاد شما را از خاطر نمی‌بریم.

جشن تمام شد. من، در یک اتاق تنها نشسته بودم و به این پیام زیبا و روح‌بخش، خیره شده بودم. با خودم اندیشه می‌کردم و به خودم می‌گفتم:

- به راستی، آن امام همام، آن پدر مهربان، با این که هیچ نیازی به فرزنداناش ندارد - و بعضی از آنها هم به راستی فرزند ناخلف‌اند - این گونه نسبت به آنها مرحمت دارد که آنها را هیچ وقت، از یاد نمی‌برد. تو، که سر تا پا احتیاج نسبت به آن حضرت هستی، تا چه اندازه به یاد آن بزرگ می‌افتی و برایش دعا می‌کنی؟

آن معدن نور، این ذرات ظلمانی را فراموش نمی‌کند، تو - که ذره‌ای ظلمانی بیش نیستی - تا چه اندازه به آن

معدن نور وفاداری و به یاد او ...؟

تنها شب و روز نیمه شعبان به یاد او هستی یا تمام  
لحظات خود را به یاد حضرتش متبرک و عطر آگین  
می‌کنی؟

آن پیامِ دلنواز، در آینه چشمانی نشسته در اشک،  
همچنان با من سخن می‌گفت. گویی می‌گفت:

.. ما، شما را از یاد نمی‌بریم، با این که نیازی به شما  
نداریم. اما شما که به ما نیاز دارید ...





## فهرست

چشم انداز .....	۳
شور معنوی .....	۷
مسابقه .....	۲۳
جشن میلاد و جشن ظهور .....	۳۹
شما که به ما نیاز دارید .....	۶۰